

# خیزش «زن، زندگی، آزادی»

## ملاحظاتى راهبردى براى يك جمع‌بندى

امير كيان‌پور

- ۱۰۰ روز از آغاز جنبش می‌گذرد. سازماندهی و آرایش مجدد جنبش سراسری و گذر از گرگ و میش سایه‌های درهم تنیده عدم قطعیت، نیازمند به پاسخ به سه مساله استراتژیک است: مساله بازتولید، مساله دیپلماسی، مساله جبهه متحد



اولین این مردان روبسپیر، دومی دانتون و سومى مارا نام داشت. آنها در سالن تنها بودند. در مقابل دانتون يك لیوان و يك بطرى شراب پوشیده از گرد و غبار قرار داشت كه یادآور لیوان آبجوی لوتر بود، روبروى مارا يك فنجان قهوه، و در مقابل روبسپیر چند كاغذ بود

این تصویرسازی رمانتیک ویکتور هوگو از همه عناصر ذهنی‌ای است که برای انقلاب لازم است: کاغذ، شراب و قهوه

تصویرسازی هوگو اگرچه زیادی مردانه است، اما فهرست پیشنهادی‌اش از مواد لازم برای یک تشکیل کارگروه انقلابی همچنان به‌روز است: کاغذ یا ایده و آگاهی، شراب یا شور و شجاعت و قهوه یا هوشیاری و بیداری استراتژیک

خیزشی که طی ۱۰۰ روز گذشته ایران را در نوردید، جلوه‌های درخشانی از اتصال ایده و شور، آگاهی و شجاعت را به نمایش گذاشت. همراه با کنار رفتن روسری‌ها، حجاب عمومی ترس نیز فرو ریخت، بند از خودبیگانگی اراده سیاسی گسسته شد و به ویژه نوجوانان و زنان و ملیت‌های ستم‌دیده صحنه‌های مثال‌زدنی از شور و شجاعت و زندگی را رقم زدند. به لطف شعار الهام‌بخش «زن، زندگی، آزادی» نیز، ایده‌ها برای یک زندگی خوب و شایسته کم نیستند. موضوع یادداشت پیش‌رو، نه ایده و شجاعت بلکه مساله خرد استراتژیک برای تاب آوردن سایه‌ها و ابهام‌های پیش از سپیده‌دم در شب بلند مبارزه است

با گذشت بیش از سه ماه از آغاز خیزش سراسری، و در شرایطی که به نظر اعتراضات وارد فازی از فرود نسبی شده و کاهش نسبی اعتراض‌های خیابانی می‌تواند به افزایش نسبی تردیدها و عقب‌نشینی در تاریکی بیانجامد، بازاندیشی راهبردی در مورد موانع عینی و ذهنی، درون‌زا و بیرون‌زا در پیشبرد و تعمیق جنبش، دستورکاری ضروری و فوری است

به راه افتادن ماشین اعدام جمهوری اسلامی خود می‌تواند نشانه‌ای تغییر فاز در خیزش عمومی باشد. برخلاف خشونت و کشتار پلیسی خیابانی که هدفش مهار و پایان بخشیدن به اعتراضات است، اعدام خشونت برای نمادین ساختن پایان است. جمهوری اسلامی بر خلاف موج‌های اعتراضی پیشین نتوانست با برگزاری تجمع هوادارانش (مانند آنچه در ۹ دی ۸۸ اتفاق افتاده) نوعی اختتامیه نمادین برای اعتراضات برپا کند و حالا از طریق چوبه‌های دار در پی تحمیل تقویم خود به روند خیزش سراسری است

اگرچه رسانه‌های تبلیغاتی حکومت اعتراضات را با فعل گذشته صرف می‌کنند، گمانه‌زنی‌های غیرحکومتی همگی بر تداوم یا بازگشت جنبش تاکید دارند، و عطف به اراده و ذهنیت انقلابی حاکم بر انبوه مخالفان و یا با تکیه بر عنیت اجتماعی (و نظر به بحران فزاینده اقتصادی، کسری بودجه و حقوق‌های عقب‌افتاده) خبر از قریب‌الوقوع بودن فوران‌های سیاسی و اجتماعی در پی خیزش «زن، زندگی، آزادی» می‌دهند

در وقفه کنونی، آنچه ضرورت دارد ترسیم افق پیش‌رو در پرتو تجربه‌ها، تضادها و بن‌بست‌های گذشته است. علیرغم شدت و گسترده‌گی بی‌سابقه اعتراضات، جمهوری اسلامی در برابر اعتراضات یکپارچه باقی مانده است. شکاف درون حاکمیت و در نتیجه عقب‌نشینی نسبی بخش‌های

از هیات حاکمه نقطه عطفی است که می‌تواند توازن قوا را به شکل برگشت‌ناپذیری به نفع جنبش تغییر دهد. برای رسیدن به چنین نقطه‌ای سه کلید یا راه‌حل طلایی در مباحثات و گفت‌وگوهای عرصه عمومی طی سه ماه گذشته مطرح شده است:

الف) ائتلاف فراگیر نیروهای مخالف

ب) قطع کامل روابط دیپلماتیک غرب با جمهوری اسلامی

ج) اعتصاب سراسری

عطف به این سه موضوع، سازماندهی و آرایش مجدد جنبش سراسری و گذر از گرگ و میش سایه‌های در هم تنیده ابهام و عدم قطعیت، نیازمند به پاسخ به سه مساله استراتژیک است: مساله بازتولید، مساله دیپلماسی، مساله جبهه متحد

#### جبهه متحد

در طی هفته‌های گذشته، خواست ائتلاف نیروهای اپوزیسیون و تشکیل شورای رهبری یا نمایندگی در خارج از کشور به یکی از سرفصل‌های عمده مباحثه‌های اجتماعی بدل شده است. برخی از ضرورت سیاسی و تاریخی چنین ائتلافی حرف می‌زنند و گروهی حتی در تدارک تشکیل یک دولت انتقالی هستند. و این کلید جادویی برای بازکردن قفل انقلاب به‌ویژه از جانب کسانی تبلیغ می‌شود که مبدا، ماهیت و روند مرکزگریز، متکثر و چندگانه خیزش «زن، زندگی، آزادی» را کمتر به رسمیت می‌شناسند؛ خیزشی که در سقز و با شعار «ژن، ژیان، ژزادی» زنان کرد کلید زده شد و خونبارترین اپیزود آن در بلوچستان رقم خورد.

هر تفسیری از خیزش «زن، زندگی، آزادی» که بر تضادها و واگرایی‌ها درونی آن چشم ببندد، مغایر با محتوای حقیقی آن است. حقیقت این است که اگرچه نوعی هم‌رأیی ایده‌ها و همگرایی امیال در مورد نفی و پایان جمهوری اسلامی در کار است، اما تخیل عمومی در مورد وضعیت پس از جمهوری اسلامی چندگانه است. مساله کثرت رویاها برای تاسیس یک نظام سیاسی بدیل (علی‌رغم وجود وحدت علیه جمهوری اسلامی) موضوعی است که برخی به دلایل ایدئولوژیک و برخی به دلایل استراتژیک دوست ندارند طرح و به آن دامن زده شود. تفسیرها نیز در مورد پیامدهای آن یکی نیست: این واقعیت که امروز امر نو به شکلی چندگانه، واگرا و بعضاً متضاد صرف می‌شود، برای برخی معرف زمینه اجتماعی و سیاسی مساعد برای برپایی نوعی نظام سیاسی تکثرگرا در جغرافیای ایران است، گروهی دیگر اما آن را نشانه‌ای از اجتناب‌ناپذیری ستیزهای درونی در دوران به اصطلاح گذار می‌دانند.

این کثرت و چندگانگی نه صرفاً امری ذهنی و ایدئولوژیک که در مادیت خیزش انقلابی کنونی قابل ردیابی است. شاید درست‌تر باشد به جای جنبش از جنبش‌ها حرف زد؛ جنبش‌هایی که

هم‌آیندی و همزمانی آنها به معنای همگن و همجنس بودن آنهاست. دست‌کم دو پویایی یا دو بلوک عمده در خیزش سراسری وجود دارد:

- نخست، بلوک رادیکال «زن، زندگی، آزادی» که مبدأ و جهتی فمینیستی دارد؛ روی درک تقاطعی و اینترسکشنال (میان-بخشی) از ستم جنسیتی استوار است و مساله زنان را در پیوند با ستم طبقاتی و ستم ملی می‌بیند. عواملان و سوژه‌های این جنبش شبکه‌ای غیر نهادی و بدون مرکز از فعالان سیاسی، مدنی و کارگری‌اند که از درون زندان اوین تا قلب کردستان گسترده‌اند.

- دوم، بلوک ناسیونالیست محافظه‌کار که به جای «زن، زندگی، آزادی» از یک «انقلاب ملی» سخن می‌گوید که بنیاد ایدئولوژیک آن بر میراث فرهنگی "ایران‌شهر"، مشیت آهنین رضاشاه و توسعه آمرانه محمدرضاشاه بنا شده و بیش از آنکه شبکه‌ای سازمان‌یافته درون مرزهای کشور داشته باشد، دلگرم حمایت و تبلیغات رسانه‌ای در خارج از کشور است.

این دو بلوک که هنوز مرزهایشان تعیین نیافته است، درک مشترکی از مفاهیمی مثل زن، زندگی، نیک و آزادی ندارند و حتی برداشت‌شان از مفهوم تغییر، گذار و دگرگونی سیاسی متفاوت است. عطف به این تنش درونی، باید هر نوع پیش‌فرض استعلایی و همگن‌ساز در مورد مفهوم گذار را کنار گذاشت. هیچ فرم سیاسی‌ای از پیش موجودی وجود ندارد که بتواند این واگرایی درونی را ذیل خود حفظ و منسجم کند. گفتارهای پوپولیستی‌ای که فرای شکاف سیاسی چپ-راست و در انتزاع از ستم طبقاتی، ملی و جنسیتی می‌خواهند یک کل یکپارچه بسازند، از قبل نوعی عملیات حذف فرودستان هستند. و درنهایت اینکه این شکاف‌ها و تضادها را با شعبده یک شبه‌ای به اسم رفراندم نمی‌توان حل و رفع کرد.

ایده ائتلاف نیروهای اپوزیسیون علاوه بر آنکه همبسته انتقال انحرافی دینامیسم اصلی خیزش از درون کشور به خارج آن است، معنایی جز به حاشیه راندن ویژگی اصلی جنبش رادیکال «زن، زندگی، آزادی»، یعنی مرکز‌گریزی آن (در بعدها جنسیتی، ملی، طبقاتی و زیست‌محیطی) ندارد. در یک کلام، حل‌شدن درون یک کلیت «همه با هم» و سوسه‌ای است که یک جواب بیشتر ندارد: نه

تمام سازماندهی‌ها، شبکه‌ها و بلوک‌هایی که درون خیزش سراسری شکل گرفته‌اند نه فقط «علیه» جمهوری اسلامی که در عین حال «برای» روزگار پس از جمهوری اسلامی‌اند. در شرایط کنونی، به جای ادغام ایده‌ها و سازماندهی‌های موجود «برای وضعیت آتی» درون یک سازماندهی فراگیر «علیه وضع موجود»، باید جهت‌گیری سازماندهی موجود سلبی را به سازماندهی‌هایی ایجابی ترجمه کرد. این امر مستلزم «سازماندهی درون سازماندهی» و تعمیق

سیاسی و اجتماعی تضادهای درونی جنبش به جای «سازماندهی فراسوی سازماندهی» و در پیرانتز گذاشتن تضادهای درونی است.

در واقع، فرم مناسب سازماندهی برای فمینیست‌ها، چپ‌ها، دموکرات‌ها و ملیت‌های تحت ستم که هسته اصلی جنبش «زن، زندگی، آزادی» را شکل می‌دهند، در تضاد با شیوه بسیج برخی تلویزیون‌های خارج کشور (وابسته به عربستان سعودی و اسرائیل) قرار می‌گیرد که با ایجاد یک گفتار اردوگاهی یکدست در بالا سعی در ایجاد یک توده بی‌شکل، متمایز و همگن در پایین دارند. جنبش «زن، زندگی، آزادی» باید از پایین به بالا، از حاشیه به مرکز، از داخل به سمت خارج خود را سازماندهی کند. مقدم بر ایجاد شبکه‌ای گسترده و منسجم در امتداد این بردارها و علیه اشکال زنده و اشباح سلطه و پدرسالاری، هیچ ائتلاف و جبهه مشترکی نه ممکن و نه مطلوب است.

### گسست دیپلماتیک

خواست قطع روابط دیپلماتیک کشورهای غربی با جمهوری اسلامی و تعطیلی سفارت‌خانه‌ها در خارج از کشور نیز سیاست ویژه دیگری است که در سه ماه گذشته سرمایه‌گذاری ذهنی و البته تبلیغات گسترده‌ای در مورد آن شده است. بیانیه‌های متعددی در این مورد امضا شده و بسیاری به همین منظور با مقامات اروپایی دیدار کرده‌اند.

فارغ از موانع عملی، مساله قطع روابط دیپلماتی از فیلتر مباحثات دموکراتیک عمومی نگذشته است؛ و روشن نیست چگونه بسته شدن سفارت‌خانه‌ها می‌تواند اقدام موثری در جهت پیشبرد جنبش باشد، آنهم در شرایطی که فضای ایران را درست همان مسیری سوق می‌دهد که جمهوری اسلامی ریل‌گذاری کرده است: انزوای بین‌المللی.

مسئله تداوم بازرسی آژانس بین‌المللی اتمی از تاسیسات هسته‌ای بیشتر به جنبش کمک می‌کند تا قطع آن؛ و به همین ترتیب حضور نمایندگان و ناظران بین‌المللی در ایران سرکوب حکومتی را دشوارتر می‌کند تا مثلاً خروج سفرا و دیپلمات‌های خارجی از ایران.

مساله به طور کلی‌تر این است که تکاپوها در جهت مذاکره دیپلماتیک با دولت‌ها بر تلاش‌ها برای ایجاد جبهه‌های همبستگی بین‌المللی مردمی سایه انداخته است. مذاکره با دولت‌ها اگر چه به نظر تاثیر بی‌واسطه‌تری بر روند اتفاقات می‌تواند داشته باشد، اما در عین حال ایران را در مسیر سناریوهای وارداتی و تحمیل شده از بیرون قرار می‌دهند. این تکاپوهای دیپلماتیک وجه پروبلماتیک دیگری هم دارد و آن هم آنکه صرفاً در درون یک بلوک بین‌المللی، یعنی غرب، صورت می‌پذیرند. در جهان چندپاره و پرتنش امروز، مخالفان و معترضان باید به همان اندازه که با مسکو فاصله دارند، استقلال خود را از کشورهای غربی نیز حفظ کنند. قافیه درست کردن

با ایران و اوکراین، در شرایط کنونی بین‌المللی نه فقط غیراستراتژیک که ماجراجویانه و خطرناک است.

در اینجا مساله داخل-خارج نیز مهم است. یکی از ویژگی‌های خیزش اخیر، جابه‌جایی و بیرون افتادگی مرکز ثقل گفتاری و نمادین بوده است. در شرایطی که شدت خشونت و سرکوب در داخل کشور، اجازه تصریح مطالبات و بیانگری به جنبش نمی‌دهد، صورتبندی‌های گفتاری، تفسیرها و تحلیل‌ها در مورد هویت جنبش غالباً در خارج از کشور فرموله شده‌اند. امری که در مورد بازنمایی‌ها، ترجمه‌ها و سخن‌گویی‌های نمادین و تماس‌های دیپلماتیک صدق می‌کند. این بیرون‌افتادگی گفتاری/نمادین و شکافی را که میان واقعیت و تصویر قیام ایجاد کرده، باید پیوسته به پرسش کشید و از آن عادی‌زدایی و هنجار زدایی کرد: عادی نیست که زنانی که برای مذاکره با رئیس‌جمهور فرانسه به کاخ الیزه می‌روند هیچ نسبتی با زنان سقر نداشته باشند، همان‌هایی که در مراسم خاکسپاری ژینا(مهسا) امینی با در آوردن روسری‌ها آغازگر خیزش عمومی بودند.

### بازتولید

در گفت‌وگوهای عرصه عمومی و به ویژه عطف به خاطره انقلاب ۵۷، آنچه در نهایت به عنوان عنصر تعیین‌کننده در پیروزی جنبش در وهله نهایی معرفی می‌شود اعتصاب‌های سراسری است، امری که البته تاکنون محقق نشده است. پرسش اعتصاب ما را به قلب مساله بازتولید اجتماعی نیروی کار و نقش آن در بازتولید کلیت نظام اقتصادی سیاسی می‌برد. در شرایطی که دست‌کم طی پنج سال گذشته بحران فراگیر بازتولید همزمان معیشت مردم و بقای نظام را نشانه رفته، اعتصاب عمومی کنش اعتصابی بسیار موثری است که در عین حال به‌سختی می‌تواند به واقعیت بپیوندد.

این دشواری را باید در پرتو ساختار اقتصادی-سیاسی حاکم درک کرد. جمهوری اسلامی نمونه‌ای Rex: مثال‌زدنی از آن چیزی است که ارنست کانترویچ آن را آرمان حاکمیت می‌داند یا پادشاه بی‌خواب... یعنی حاکمی که روز و شب ندارد و سازمان آن شبانه‌روزی Exsomnia و دائمی است.

جمهوری اسلامی از یک سو با شبکه عریض و طویل پاسدارها و شب‌پاهایش و از سوی دیگر با موج‌های شوک درمانی برای تامین کسری بودجه و انواع و اشکال دیگر غارت و سلب قهری مالکیت شناخته می‌شود که چیزی جز شب‌زدی از شهروندان و کاهش توانایی بازتولیدی آنها نیست.

از یک سو، شاهد وضعیت فراگیر برکنده‌شدگی، تکه‌پارگی و تزلزل حیات اجتماعی هستیم که نشانه آن انبوه کارگران و کارکنان موقت و پیمانی و غیررسمی و و بیکاران بدون حقوق اجتماعی

است که به حال خود رها شده و برای معیشت و بقا خود باید شب و روز کار کند و البته بی‌ثبات‌کاری آنها مانع همبستگی صنفی و طبقاتی‌شان است و از سوی دیگر، این جمعیت واگذاشته تحت کنترل شبانه‌روزی یک نظام پلیسی و امنیتی قرار دارد و در عین حال باید پیامدهای اقتصادی و معیشتی ماجراجوهای نظامی و منطقه‌ای حکومت را بپردازند.

به طور کلی، اراده سیاسی برای تداوم مبارزه کافی نیست؛ مقاومت همواره موقتی و تا اطلاع ثانوی اما سرکوب شبانه‌روزی و بدون تاریخ است و البته در وضعیتی که بحران فراگیر بازتولید وجود دارد، شکنندگی مقاومت برجسته‌تر است، به ویژه آنکه شرایط بحرانی‌ای که مبارزه ایجاد می‌کند، می‌تواند ساختارهایی را که نان، بنزین، درمان و بقای مبارزان به آنها وابسته است، بیش از پیش مختل کند. راه حل ریشه‌ای و البته پریپیچ و خم این مساله، جدا شدن نسبی سفره و اقتصاد معترضان از حکومت و در واقع چیزی است که می‌توان آن را «سازماندهی بازتولیدی» نامید.

یک مبارزه پایدار، به ویژه وقتی که اعتراض شکل اعتصاب به خود می‌گیرد، مستلزم خلق الگوهای آلترناتیو نه فقط برای بسیج سیاسی که برای گذران زندگی است. در مناطقی مثل کردستان که از قبل اقتصاد بخشی از مردم تا حدی از اقتصاد حکومت جداست، یا در نقاطی که همچنان الگوهای تولید و مبادله بومی و خودآیین وجود دارد، ادامه مبارزه سیاسی راحت‌تر است تا مثلاً در تهران با اجتماع متمیزه و اقتصاد مبتنی بر انتزاع آن. درست به همین خاطر، مغازه‌دارها که کنترل و حساب و کتاب کارشان دست خودشان است راحت‌تر می‌توانند دست به اعتصاب بزنند تا کارمندان دولت یا رانندگان اسنپ.

سازماندهی بازتولیدی جنبش پیش از هر چیز نیازمند تشکیل شبکه‌ای از شوراهای، تعاونی‌ها، صندوق‌های حمایتی، نهادهای مراقبت و همیاری در سطوح مختلف و ابتکارها و اقدامات ضدسیستمی مردمی است. شوراهای کارگری و محلی نه به سادگی هدف و آرمان جنبش بلکه وسیله پیشبرد آن هستند. این نهادها البته زمانی می‌توانند حقیقتاً موثر باشند که بتوانند نوعی زیست-قدرت دوگانه را در توازی با دولت تشکیل دهند، یعنی در همان نقاط و مواضعی که دولت مردم را به حال خود واگذاشته است.

قدرت دوگانه، همان‌طور که رنه زاولتا مرکادو، نظریه‌پرداز مارکسیست بولیویایی، می‌گوید، برآیند نوعی «همزمانی کیفی نظم موجود و نظمی آتی و بدیل» است و این همزمانی در فصل مشترک دولت و نا-دولت رخ می‌دهد. آنچه اینجا در بحث زاولتا مرکادو مهم است، ارتباطی است که او میان امروز و فردا، نظم حاکم و نظم بدیل برقرار می‌کند. این اشکال سازماندهی انقلابی در دوران به اصطلاح گذار اند که نظم سیاسی آینده را مشخص می‌کنند، مشروط به آنکه این سازماندهی‌ها بتواند بعدی بازتولیدی داشته باشد. جریان‌های راست‌گرای ایرانی فکر می‌کنند هژمونی رسانه‌ای و حمایت کشورهای غربی کافی است تا آنها از خارج کشور مبارزات مردمی

را به حساب خود نقد کنند، اما این سازماندهی محلی و در میدان است که در وهله نهایی تعیین‌کننده خواهد بود.

سازماندهی علاوه بر ایدئولوژی و ساختار سیاسی، باید واجد پاسخ‌های عملی به مسائل اقتصادی-اجتماعی باشد. ادغام مبارزه و زندگی ممکن نخواهد بود مگر با تصرف سیاسی وجوه مختلف بازتولید اجتماعی، با ایجاد صندوق‌های مبارزه و اعتصاب، تشکیل داروخانه‌های مردمی، شبکه‌ای از پزشکان مبارز، آشپزخانه‌های جمعی و مانند آن. از این بابت، شعاری که گروه پلنگ‌های سیاه برای برنامه‌های بازتولیدی خود انتخاب کرده بودند، یعنی «بقا در دوران انقلاب» می‌تواند جایگزین مناسبی برای جهت‌یابی در مسیر سازماندهی نیروهای انقلابی‌ای باشد که از یک سو، کلیت مبارزه را به نبردهای ایدئولوژی و هژمونی تقلیل نمی‌دهند و از سوی دیگر با تاکید بر اراده سیاسی گروه‌های پیشاهنگ کوچک (و تحمیل اراده ذهنی بر روند عینی)، راهحل را همچون چریک‌های فدایی در دهه ۵۰ «رد تئوری بقا» نمی‌دانند.

زمانه